



والیگری مصدق در ایالت فارس

دکتر ناصر تکمیل همایون، استاد و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یادداشت سردبیر: نوزدهم خردادماه، سالروز ایراد نطق تاریخی زنده‌یاد دکتر محمد مصدق در دادگاه لاهه در ۱۳۳۱ است. ما متن این نطق تاریخی را که تاکنون به‌طور کامل در جایی منتشر نشده است و آن را منشی مخصوص دکتر مصدق در دادگاه لاهه (دکتر سعید فاطمی، سردبیر روزنامه‌ی **باختر امروز**) به ماهنامه‌ی ما فرستاده‌اند، در بخش حقوقی / سیاسی همین شماره، چاپ کرده‌ایم. در این بخش، به یاد یکصد و بیست و سومین سالگرد تولد دکتر مصدق که به همین مناسبت در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۴ گردهمایی باشکوهی بر سر مزار او در احمدآباد برگزار شد، متن ویراسته‌ی سخنرانی همکار اندیشمندمان دکتر ناصر تکمیل همایون را در «کنگره‌ی فارس‌شناسی» (شیراز، اردیبهشت ۱۳۸۴) به شما خوانندگان ایران‌دوست تقدیم می‌کنیم:

کجاست؟» گفتیم: «بندر بوشهر» گفت: «بوشهر بندر ایران است؟» گفتیم: «ما ایرانیان، آن‌جا را بندر ایران می‌دانیم.» او «خندید و هیچ نگفت.»^۱

دکتر مصدق در پانزدهم مهرماه ۱۲۹۹ خورشیدی، از طریق بندر بوشهر تا شیراز به اتفاق یمین‌الملک اسفندیاری و امیر نصرت خواجه نوری عزیمت کرد. مردم شیراز از وی پذیرایی شایانی کردند و از او خواستند که در فارس بماند و والی‌گری منطقه را بپذیرد. آزادگان شیرازی به تلگراف‌خانه رفتند و با ارسال تلگراف‌ها، از دولت مرکزی هم تقاضا کردند که وی را در مقام والی‌گری فارس انتخاب نماید. این امر شاید برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران تحقق یافته است.

مرحوم مشیرالدوله با آن که دکتر مصدق را به دلیل جوان بودن و آشنایی به مسائل حقوقی، برای تصدی وزارت عدلیه مناسب تشخیص داده بود، اما به خواسته‌ی مردم شیراز احترام قائل شد و در واقع به **والی منتخب مردم** رأی مثبت داد و وی را به تلگراف‌خانه فراخواند و تلگراف زیر را برای او که هنوز در منزل مویدالملک یکی از دوستانش اقامت داشت، ارسال کرد:

«طبقات مختلفی‌ف‌ی فارس در این موقع که والی سابق استعفا داده است، انتخاب شما را از دولت درخواست کرده‌اند. این است که تقاضا می‌کنم با درخواست آن‌ها موافقت کنید و هر پیشنهادی هم که برای انتظامات آن ایالت لازم می‌دانید، بنمایید که دولت کاملاً موافق است.»^۲

موقعیت سیاسی ایران و تعهدهای مردم فارس

در آن زمان، شمال ایران کانون تبلیغات کمونیستی و بلشویکی شده بود و سیاست حاکم بر ایران که انگلستان در آن سهم بیش‌تری داشت، بر این روال بود که دیگر منطقه‌های کشور را آرام نگاه دارد. دکتر مصدق پس از گفت‌وگوهایی در خانه‌ی مویدالملک، والی‌گری فارس را پذیرفت و امور حکومت منطقه، بعد از دایی او «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» به وی تحویل داده شد.

□ در پی مخالفت‌های مردمی در ایران علیه وثوق‌الدوله و قرارداد معروف ۱۹۱۹ میلادی که استقلال‌طلبان ایران از آن به‌عنوان قرارداد «تحت‌الحماگی» ایران یاد کرده‌اند، و پیگیری سیاسی (داخلی) و دیپلماتیک ایرانیان وطن‌خواه در اروپا، سرانجام در چهارم تیرماه ۱۲۹۹ خورشیدی، «کابینه‌ی قرارداد» از کار کناره گرفت و سه روز بعد **میرزا حسن خان مشیرالدوله** که دارای اندیشه‌های ملی و آزادی‌خواهانه بود، به ریاست‌الوزرائی انتخاب شد و دکتر محمدخان مصدق‌السلطنه را که هنوز در اروپا هماهنگ با «کمیته‌ی مقاومت ملل Comite Resistance des Nations» به مبارزه علیه دسیسه‌های امپریالیسم بریتانیا ادامه می‌داد، به‌عنوان وزیر عدلیه معرفی کرد.

دکتر محمدخان مصدق‌السلطنه، پس از اندیشه و تأملات بسیار، سرانجام عزم به بازگشت به ایران و همکاری با مرحوم مشیرالدوله‌ی پیرنیا، را در خود جزم کرد. اما به‌ناچار مدتی از سوئی به سوی دیگر رهسپار گردید و به‌دلیل بیماری و بیماری‌داری، مسافرتش به درازا کشید. از بندر مarsey با کشتی حرکت به سوی مشرق‌زمین را آغاز کرد و از اتفاق سر پرسى کاکس Sir Percy Cox، معمار و برنامه‌ریز قرارداد ۱۹۱۹ میلادی که به بغداد عزیمت داشت، با دکتر مصدق هم‌سفر شد و با آن که در گفت‌وگو با وی احساسات ایران‌دوستانه‌ی دکتر مصدق جریحه‌دار گردید، اما با جوابی که به وی داد، رضایت خاطر حاصل شد که خلاصه‌ی آن را دکتر مصدق چنین نقل کرده است:

«سر پرسى کاکس، وزیرمختار انگلیس که امضاءکننده‌ی قرارداد وثوق‌الدوله بود، از من پرسید: «شما وزیر عدلیه‌ی ایران هستید؟» گفتیم: «بلی» گفت: «من هم سر پرسى کاکس و اکنون کمیسر عالی عراق، که به محل مأموریت خود می‌روم»، چون مأموریت خود را گفت، من از او سؤال کردم: «آیا ممکن است از بصره با راه‌آهن به بغداد بروم و از بغداد به تهران حرکت کنم؟» ... گفت: «... راه‌آهن بصره - بغداد را اعراب خراب کرده‌اند و قابل عبور نیست.» گفتیم: «بنابراین در بندر خودمان پیاده می‌شوم.» گفت: «بندر خودتان



دکتر مصدق می‌گوید: به او گفتند که: «حقوق یک وزیر در هر ماه ۷۵۰ تومان است. چنانچه وزارت من یک سال دوام کند، بیش از نه هزار تومان به من نخواهد رسید، ولی در فارس می‌توانم یک‌صد و چهل هزار تومان در سال استفاده نمایم.»
آن‌گاه پس از آوردن فهرست مداخل و چشم‌پوشی از آن‌ها، حتا مخارج و حقوق خود را نیز از ماهی شش‌هزار به دوهزار تومان تقلیل می‌دهد و بیان می‌دارد که اگر بزرگان شیراز خلف وعده کنند، استعفا خواهد داد.

با آن‌که صاحبان قدرت‌های مالی، همواره برای حفظ موقعیت خود دارای پیش‌بینی‌های لازم هستند، اما در دوران والی‌گری دکتر مصدق در فارس، «خلف وعده‌ای» که زحمت‌افزا باشد، از آنان دیده نشد و جهت حفظ استقلال ایران و کوشش در قطع سلطه‌های خارجی، هماهنگی‌هایی نیز میان صولت‌الدوله و پاره‌یی از بزرگان منطقه با والی جدید فارس به نمایش در آمد.

اقدامات و اصلاحات

از اواسط مهرماه ۱۲۹۹ خورشیدی، دکتر مصدق رسماً والی‌گری ایالت فارس را پذیرفت و مشغول خدمات و انجام وظیفه گردید. آن‌چه از آغاز والی جدید رویاروی آن قرار گرفت و تا پایان والی‌گری افکار و اعمال او را به خود معطوف می‌کرد، در دو بند جداگانه مورد بحث است:

نخست، اصلاحات ولایتی، برقراری نظم و امنیت، پایان دادن به پاره‌یی اختلافات محلی که ریشه در یک قرن منازعات طایفه‌یی داشت و نیز ایجاد تسهیلات در امر حمل و نقل کالاهای دولتی و بازرگانی در سراسر استان بدون دستبرد سارقان که آرامش کامل را به استان فارس بازگرداند.

منصوب کردن **صولت‌الدوله سردار عشایر** به ریاست ایل قشقایی که رضایت انگلیس‌ها و نظامیان پلیس جنوب ایران را در بر نداشت، به دلیل شایستگی صولت‌الدوله و موقعیت محلی او، موجب آرامش و هماهنگی ایالات جنوب گردید.

این امر بسیاری از سران ایالات و عشایر میهن‌دوست و ضد استعمار جنوب ایران و علما و شخصیت‌های مذهبی و اجتماعی و پیکارگران لارستان و تنگستان را خوشحال و امیدوار کرد و صولت‌الدوله نیز تا وقوع **کودتای سپاه** صاحب اقتدار نسبی گردید.

بازپس‌گرفتن اموال پرنس ارفع‌الدوله، نماینده‌ی ایران در جامعه‌ی ملل، که توسط افرادی منتسب به قشقایی‌ها در آباءه، پیش از تصدی دکتر مصدق به غارت رفته بود، از سارقان به‌طور کامل (در حدود صد هزار تومان، حتا تسبیح شخصی) و تحویل آن به صاحبان اصلی در فارس، اثر مطلوبی پدید آورد. در این کار، از خاندان ارباب کیخسرو نیز که پسرش همراه پرنس ارفع توسط غارتگران کشته شده بود، استمالت به‌عمل آمد.

در حل و فصل ایاب و ذهاب و حمل و نقل کالاهای تجارتنی و دولتی در منطقه، دکتر مصدق تلاش‌های بسیار نشان داد، به‌طوری که در برابر یک عمل غیرقانونی در این امر، آن‌سان عصبانی گردیده که پس از چند سال در یادآوری آن واقعه نوشته است:

«تصمیم گرفتم دیگر کار نکنم و چند ساعت بعد که وسایل حرکت فراموش شد، به تهران حرکت نمایم که از تصمیم من مطلع شدند و گروه بسیاری از تمام طبقات نایب‌الایاله را با خود آوردند که تعهد نمود دیگر کاری برخلاف مقررات نکند و بدین طریق موضوع خاتمه یافت و تا من متصدی کار بودم، هیچ نشنیدم که متعهدین خلف عهد کنند و تمام طبقات، بدون استثنا، با نظریات من موافقت می‌کردند و در پیشرفت امور ایالتی از هرگونه مساعدت خودداری نمی‌کردند. این بود جریان سیاست داخلی.»^۳

دوم، ارتباط والی با مأموران سیاسی خارجی‌ست که در منطقه‌ی فارس وظایفی برعهده داشتند و آنان سه تن انگلیسی بودند:

۱- مازور ویر Major James Wier قونسول انگلیس که از همان نشست اول به‌عنوان خوش‌آمدگویی به والی جدید فارس، دکتر مصدق یادآور می‌شود که: «دخالیت پلیس جنوب، سبب خواهد شد که مردم بر تنفر خود بیفزایند و این کار برعلیه خودتان تمام می‌شود.» هم‌چنین در ارتباط با قیام مردم جنوب می‌افزاید: «هنوز فراموش نشده که قتل شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی را که نسبت به یکی از عمال انگلیس دادند، مردم تهران در نقاط عدیده مجلس ختم گذاشتند و او را مثل یکی از شهدای وطن شناختند» و با صراحت هرچه تمام‌تر به قونسول انگلیس می‌گوید: «اما آن‌چه راجع به شخص من است. در اموری که مربوط به ایالت است، شما نمی‌بایست دخالت کنید. از ناامنی راه باید به من شکایت نمایید تا من به وظیفه‌ی خود عمل کنم.»^۴

۲- مازور مید Major Malcolm John 'Mead رییس پلیس جنوب ویر، قونسول انگلیس در شیراز شد. به‌دلیل ایرلندی‌بودن و استقلال‌خواهی و آزادمندی، با دکتر مصدق روابط خوبی داشت، حتا رشوه‌هایی که رؤسای سلف از خوانین گرفته بودند، به والی جدید مسترد کرد.^۵

۳- کلنل فریزر Major General William Fraser رییس پلیس جنوب South Persian Rifles (S.P.R) (قشونی در حدود ۶۰۰۰ تن) بود که دکتر مصدق به‌دلیل روشن‌نبودن روابط ایالت با پلیس جنوب، تلگراف رمزی از طریق یمین‌الممالک، کارگزار بنادر جنوب، به‌عنوان رییس دولت بدین شرح مخابره کرد: «اداره‌ی پلیس جنوب که از قرار مذکور سه‌هزار نفر است، کتباً و شفاهاً با ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر می‌شوند. مستدعی‌ست تکلیف تعیین فرمایند که روابط آن‌ها از چه قرار باید باشد.»^۶

متأسفانه از مرکز پاسخی ارسال نمی‌شود و دکتر مصدق برپایه‌ی حفظ ارزش‌های ملی و احترام به استقلال ایران، صلاح کار را چنین نوشته است: «سلام‌های رسمی را که آن‌وقت در هر یک از اعیاد مذهبی منعقد می‌شد، موقوف کنم و روزهای عید به‌طور غیررسمی در تالار بزرگ ایالتی از واردین پذیرایی نمایم و صاحب‌منصبان پلیس جنوب هم مثل سایرین می‌آمدند و من از آن‌ها پذیرایی می‌کردم.» اما راجع به مکاتبات با پلیس جنوب افزوده است: «از رویه‌یی که فرمانفرما برقرار کرده بود، پیروی کنم و افزوده است:

«این بود طرز رفتار کلنل در روزهای آخر سال ۱۲۹۹ با من، اکنون باید دید و قضاوت کرد که این فرمانده قشون بیگانه با من که یک حاکم مستعفی و بلا تکلیف بودم، این طور رفتار کرد، با حاکم دیگر هم این رفتار را می کرد؟»^۷

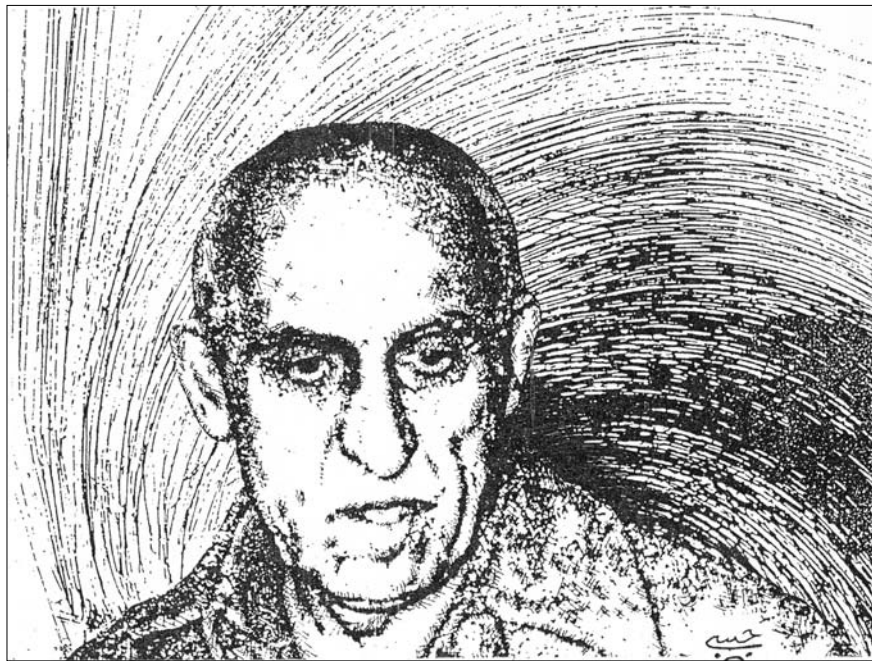
کودتای سیاه ۱۲۹۹ خورشیدی و پایان والی گری

کودتای سوم حوت (اسفندماه) ۱۲۹۹، با کمک جناح‌هایی از سیاستگران و نظامیان انگلیسی به پیروزی انجامید. مجری نظامی این امر، رضاخان میرپنج، رییس قوای قزاق و سازمان دهنده‌ی سیاسی آن، سید ضیاءالدین طباطبایی، مدیر روزنامه‌ی **رعد** بود. از سوم حوت، سیم تلگراف تهران - شیراز قطع شد و به مدت سه روز هیچ‌یک از ایالات از آن چه در تهران می‌گذشت، خبر نداشتند.

مکتوم داشته، هرگاه تلگراف مزبور برحسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است، امر جهان مطاع مبارک صادر شود که تلگراف‌خانه انتشار دهد، والی فارس دکتر محمد مصدق.^۸

به نظر می‌رسد که احمدشاه پاسخ دکتر مصدق را به سیدضیاء نشان داده است و چون دستگیری رجال مملکت آغاز شده بود و رییس دولت و رییس کل قوا بیانیه‌هایی انتشار داده بودند، گمان می‌رفت که کودتا قدرت و محبوبیت یافته است و به همین دلیل، سیدضیاء تلگرافی که به «**تلگراف اکل از قفا**» شهرت یافته است، به دکتر مصدق مخابره کرد.

دکتر مصدق به تلگراف (تحبیب و تهدید) سید ضیاء‌الدین نیز جواب نداد، تا آن‌که تلگراف دیگری به شرح زیر از طرف رییس دولت رسید:



بعد از سه روز، احمدشاه با ارسال تلگراف متحدالمآل زیر، دکتر مصدق را در جریان اوضاع جدید پایتخت قرار داد:

«شب ششم حوت - از تهران به شیراز حکام ایالات و ولایات.

در نتیجه‌ی غفلت‌کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تعیین شخص لایق و خدمتگزاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید، به بحران‌های متوالی خاتمه دهیم. بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء‌الدین سراغ داشتیم، اعتماد

خاطر خود را متوجه به معزی‌الیه دیده، ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزی‌الیه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی‌الآخر ۱۳۳۹ شاه.^۸ دکتر مصدق که به چگونگی کودتا و نیت بیگانگان که به ظاهر در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ میلادی شکست خورده بودند، آگاهی داشت، نسبت به این تلگراف واکنش نشان داد و انتشار آن را به صلاح کشور ندانست، بلافاصله تلگراف زیر را برای شاه ارسال کرد:

«ششم حوت ۱۲۹۹، از شیراز به تهران،

دست خط جهان مطاع تلگرافی به وسیله‌ی تلگراف‌خانه‌ی مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آن چه می‌داند به عرض خاکپای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد، باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود، چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را

«ایالت جلیله‌ی فارس. برای اطلاع حضرت عالی اعلام می‌دارد به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به تهران اعزام دارند. حوت نمره‌ی ۱۴۰۱، سید ضیاء‌الدین طباطبایی ریاست وزراء.»^۹

در این تلگراف، نام پلیس جنوب به «قشون جنوب» تبدیل شده است و همین امر اندک‌اندک مردم را به عدم صداقت دولت کودتا واقف کرد و اعتراض‌ها شروع شد. دولت سیدضیاء درصدد بود که دکتر مصدق را دستگیر کرده و به تهران آورد. اما قدرت و تسهیلات فراهم نبود و مردم شیراز هم در دفاع از والی منتخب خود هم‌داستان بودند.

کلنل فریزر در آن روزهای سخت گذر با دکتر مصدق به مذاکره پرداخت و به‌عنوان هواخواهی از شاه پرسید: «چرا دست‌خط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟» دکتر مصدق در پاسخ بیان کرد: «به شما مربوط نیست که چنین سؤالی بکنید. شاه مملکت به من که

والی این ایالت، دست‌خطی صادر نمود که چون موجب ناامنی و اغتشاش می‌شد، آن را نه فقط اجرا نکردم، بلکه انتشار هم نداده‌ام.» بلافاصله فریزر گفت: «از سؤالی که کردم معذرت می‌طلبم، حق با شماست. من که یک صاحب منصب خارجی هستم، نمی‌بایست چنین سؤالی کرده باشم.» کلنل انگلیسی آن‌گاه می‌افزاید: «حال اگر اجازه می‌فرمایید قدری دوستانه صحبت کنیم.» گفتم: «با کمال میل حاضرم و بفرمایید.»

کلنل گفت: «آیا تصور می‌کنید ایالت فارس از ایران مجزاً شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟» گفتم: «به‌هیچ‌وجه.» سپس گفت: «در این صورت از دو حال خارج نیست، یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چه قدر از وعده‌هایی را که داده است می‌تواند عملی کند و یا از کار کناره‌جویی نمایید. بگذارید هرچه در تمام مملکت می‌شود، در این ایالت هم بشود و چنانچه نظری غیر از این دارید، بفرمایید که من از نظریات شما مطلع گردم.»^{۱۱}

دکتر مصدق دست‌آوردهای سیاسی خود را از این مذاکره بیان می‌کند و برای همه‌ی کسانی که می‌خواهند در راه **استقلال** و **آزادی** ایران کوشش نمایند، بسیار آموزنده است:

«نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود، بسازم و مخالفتم سبب نشود که دیگران به من تاسی کنند و نقشه‌ی سیاست خارجی را خنثی نمایند و این سلیقه‌ی انگلیسی‌هاست که اول حداکثری می‌خواهند، چنانچه طرف با دلیل و برهان مخالفت نمود، باز خود او به هر حداقلی که ممکن باشد استفاده می‌نمایند و برای اثبات بی‌غرضی خودشان کوچک‌ترین استفاده از اشخاص باعقیده و ایمان را به بزرگ‌ترین استفاده‌ی از اشخاص سرسپرده و بی‌ایمان ترجیح می‌دهند و از کسان بی‌عقیده و بی‌ایمان وقتی می‌خواهند استفاده کنند که هیچ فرد کم‌ایمانی هم خود را در معرض استفاده قرار نداده باشد.»

دکتر مصدق آن‌گاه افزوده است: «چون دید که من با دلیل و برهان حرف می‌زنم و حاضر نمی‌شوم برای دخالت خارجی در امور مملکت کوچک‌ترین موافقتی بکنم، پس بهتر این بود که من خود استعفا بدهم و من هم هیچ چاره غیر از این نداشتم.»^{۱۲}

در شانزدهم اسفندماه ۱۲۹۹ خورشیدی، سیزده روز پس از کودتا، دکتر مصدق سرانجام تلگراف استعفای خود را به احمدشاه به شرح زیر مخابره کرد:

«نظر به آثار پیش‌آمدهای محتمل‌الوقوع و کسالت مزاجی که بغتاً عارض شده و چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع می‌نماید، تا ورود آقای قوام‌الملک از ابوالجمعی خودشان به هر زحمتی باشد حوزه‌ی ایالتی را مراقبت می‌نماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود. ۱۶ حوت ۱۲۹۹، دکتر محمد مصدق.»^{۱۳}

در توضیح ارسال این تلگراف دکتر مصدق نوشته است:

«از مخابره‌ی این تلگراف دو نظر داشتم: یکی این بود که شاه به این جمله از تلگراف من «پیش‌آمدهای محتمل‌الوقوع» توجه کند

و بدانند که رفتنی‌ست و به همان مقاومت منفی که در مجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد نمود، اکتفا نکند و اگر می‌رود، نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگر این که تصور می‌شد حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطن‌پرستی و فداکاری خودداری نکرده‌اند، استفاده کند و با یک دولت ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی موافقت ننماید و به همین جهات هم دخالت خود را در امور تا ورود قوام‌الملک به شیراز محرز نمودم، ولی این دو آرزو و انتظار به خود صورت تحقق نگرفت و جامه‌ی عمل نپوشید.»^{۱۴}

دکتر مصدق، والی مستعفی فارس، مدتی در انتظار پاسخ احمدشاه به رتق و فتق امور پرداخت. عمال استعمار، هم‌زمان درصدد ایجاد بلوا و آشوب بودند و با نفوذ در تلگراف‌خانه‌ی شیراز، کوشش داشتند تا بر اخبار دولتی و حکومتی وقوف یابند. پاره‌ی اسناد آن زمان، دخالت انگلیس‌ها و طرفداری آن‌ها را از برخی رجال شناخته‌شده‌ی فارس نشان می‌دهند. وضع سیاست منطقه دگرگون شده بود و رییس دولت مستقیماً با پلیس جنوب مکاتبه می‌کرد و مردم شیراز در همان شرایط چون روز نخستین با دکتر مصدق همکاری می‌کردند.

در دوم حمل (فروردین‌ماه ۱۳۰۰ خورشیدی) تلگراف زیر از طرف شاه مخابره شد:

«دوم حمل. استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رییس‌الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام‌الملک تفویض نموده، فوراً حرکت نمایید. شاه.»^{۱۵}

دکتر مصدق پس از ارسال تلگراف زیر، تصمیم گرفت روز پنجم فروردین‌ماه از شیراز خارج شود:^{۱۶}

«خاکپای جواهرآسای اعلی‌حضرت اقدس شهریار ارواحنا فداه! دست‌خط تلگرافی راجع به احضار چاکر یک ساعت از ظهر گذشته، دوم حمل، زیارت شده، تهیه خود را دیده، هرچه زودتر حرکت خواهیم نمود. سواد دست‌خط تلگرافی را هم برای آقای قوام‌الملک که در فسا هستند، می‌فرستد. چاکر مصدق‌السلطنه.»

دکتر مصدق مبلغ ۱۶۰۰ تومان از میرزا محمد باقرخان دهقان قرض کرد تا خرج سفر کند و به محض ورود به تهران آن را پرداخت کرد. وی فقط شش ماه والی فارس بود و در این مدت کوتاه استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی را آشکار ساخت و با اندوخته‌ی از نیکنامی و بزرگ‌منزلی و مردم‌دوستی به تهران بازگشت. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مصدق، دکتر محمد، **خاطرات و تألمات مصدق**، با مقدمه‌ی دکتر غلام‌حسین مصدق، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، علمی [۱۳۶۴]، ص ۲۰۱-۲۰۲. اسلامیه، مصطفی، **قلب فولاد**، زندگی‌نامه‌ی دکتر محمد مصدق، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۱، ص ۵۲. ۳- **خاطرات و تألمات مصدق**، ص ۱۲۰-۴. همان، ص ۱۲۳. ۵- همان. ۶- همان، ص ۱۱۹. ۷- همان، ص ۱۲۶. ۸- همان، ص ۱۳۰. ۹- همان، ص ۱۲۶. ۱۰- همان. ۱۱- همان، ص ۱۲۸. ۱۲- همان، صص ۱۲۸-۱۲۹. ۱۳- همان، ص ۱۲۹. ۱۴- همان. ۱۵- همان، صص ۱۲۹-۱۳۰. ۱۶- همان، ص ۱۳۵.